

بازی با واژه در خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی

سید محمودرضا غیبی*

چکیده

بعضی از منتقدان ادبی، از جمله ساختارگرایان، عقیده دارند که بسیاری از زیبایی‌های آثار ادبی مربوط به شکل و ساختار آن‌ها است و شاعران و نویسندگان بزرگ، نه تنها خود اسیر واژه‌ها و محدودیت‌های زبانی نمی‌شوند، بلکه با قدرت و خلاقیت بی‌مانند خود، زبان و واژه را در اختیار خود قرار می‌دهند؛ به نحوی که حتی در مواقع لزوم، ساختار آن را برهم می‌زنند و به نوعی ساختارشکنی می‌کنند؛ به طوری که می‌توان گفت به بازی با واژه می‌پردازند، که نتیجه آن به وجود آمدن بسیاری از هنرمندی‌های شاعرانه و آرایه‌های زیبای ادبی است.

در این پژوهش، به جای بررسی سنتی این آرایه‌ها، که هر کدام را در تقسیم‌بندی جداگانه‌ای قرار می‌دهد، به صورت کلی مجموعه این هنرمندی‌ها را با عنوان کلی (بازی با واژه) مورد بررسی قرار داده‌ایم و از آنجایی که نظامی گنجوی، به عنوان یکی از استادان مسلم منظومه‌سرایی عاشقانه، به نحو احسن از این هنرهای شاعرانه استفاده کرده است، دو منظومه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون را مورد بررسی قرار داده، نمونه‌هایی را نقل کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: بازی با واژه، ساختار، زبان، آرایه‌های ادبی، نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون.



نمایه پارسی

شماره ۵۵ زمستان ۱۳۸۹

۶۴

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد مرند

مقدمه

در بررسی اشعار ناب هر زبانی به آرایه‌هایی پی‌می‌بریم که شاعر در آن‌ها قدرت بیان و نبوغ شاعرانه خود را به‌نمایش می‌گذارد و هرچه قدر دامنه معلومات زبانی و علمی شاعر بالاتر باشد، نحوه استفاده از این آرایه‌ها نیز بهتر و زیباتر می‌شود. شاعر در بسیاری از موارد به‌صورت ناخودآگاه این کار را انجام می‌دهد، اما در هر صورت نتیجه‌اش به‌وجود آمدن صنایع زیبای لفظی و معنوی می‌شود که توجه خواننده را به‌خود جلب می‌کند.

شاعر هنرمند، واژه‌ها را چون خمیری در دست می‌گیرد و آن‌ها را به هر شکلی که دوست دارد درمی‌آورد و از خلال آن‌ها معانی مورد نظر خود را نیز به‌صورت مؤثر بیان می‌کند. البته آشنا بودن به اصول و فنون بلاغی و زبانی، شرط کافی برای بیان شاعرانه نیست، ولی به‌هراندازه که تسلط شاعر بر زبان و علوم زبانی و ادبی بیشتر باشد، روح شعرش نیز مؤثرتر و زیباتر نشان داده خواهد شد.

در این مقاله سعی بر این است که برخی از این صنایع، بدون توجه به حوزه مشخص هر کدام (مثل معانی، بیان، بدیع)، تحت‌عنوان جدید و کلی (بازی با واژه) بررسی شود. شاید این اصطلاح برای خوانندگان تازگی داشته باشد، ولی درحقیقت و براساس نظریه بسیاری از منتقدان، از جمله ساختارگرایان، بسیاری از شاه‌کارهای ادبی دارای موضوعاتی مشابه هست و تنها چیزی که باعث زیبایی آن‌ها می‌شود، نحوه بیان و ساختار یا فرم آن‌ها است و به‌قول حافظ:

یک نکته نیست غم عشق، وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

با توجه به این‌که نظامی گنجوی، یکی از نام‌دارترین شاعران ادبیات فارسی شمرده می‌شود که در عرصه منظومه‌های عاشقانه گوی سبقت را از دیگران برده‌است، بررسی اشعار این شاعر سترگ، این حقیقت را برای ما روشن می‌کند که یکی از تفاوت‌های عمده او با رقیبانش، همین فرم و شکل بیان اشعارش است.

جادوسخن جهان، نظامی، در این بازی با واژه، مسائل بلاغی، وزن، موسیقی، قافیه و ... را در نظر دارد و با دامنه وسیع معلومات خود در زمینه علوم مختلف، اصطلاحات مختلف را باهم می‌آمیزد و از آن میان ترکیبات و آرایه‌هایی به وجود می‌آورد، که باعث زیبایی هرچه بیشتر کلامش می‌شود. در این تحقیق به نمونه‌هایی از بازی با واژه در کلام نظامی پرداخته می‌شود.

بازی با واژه از طریق ایجاد اشتقاق (دارای ریشه یکسان)

(یاری، یاران)

به یاری خواستن بنمود زاری که یاران را ز یاران است یاری
(خ، ۹۵۷)

(سلیم، سلامت، سلام)

گفت ای چو دلم سلیم نامت توقیع سلامتتم، سلامت
(ل، ۳۰۸۳)

(گردان، گرد، گردون)

نه خورشید جهان، این چشمه خون بدین کار است گردان گرد گردون
(خ، ۱۲۷۸)

(بدیع، مبدع)

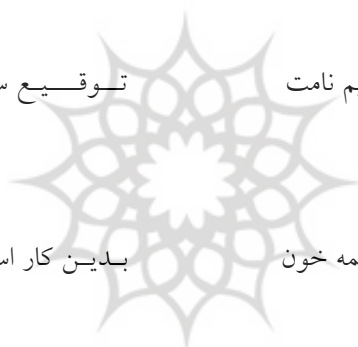
هر نقش بدیع که آیدت پیش جز مبدع او درو میندیش
(ل، ۲۴۶)

از طریق ایجاد شبه اشتقاق

«در این نوع جناس که متجانسان مشتق نیستند، لکن شبیه به مشتق هستند، آن را جناس شبه اشتقاق گویند.»^۱

(حرفت، حریف، حرف)

چون حرفت او حریف بشناخت حرفی به خطا دگر نینداخت
(ل، ۳۵۱)



(زیاده، زید)

کای زید سخن زیاده کردی بگذر که زیاده‌گوی مردی
(ل، ۳۶۱۵)

(مشکویه، مشک)

چو بر مشکویه کردی مشک مالی همه مشکو شدی پر مشک حالی
(خ، ۲۶۵۸)

از طریق قلب

این جناس که به نام‌های باشگونه، مقلوب، معکوس و تصریف نامور است، آن است که حرف‌های دو واژه همگون ازدیدگاه نوعی حروف و شماره آن برابر باشد، لکن از لحاظ ترتیب مخالف و برعکس یک‌دیگر بیاید.^۲ حال اگر قلب در بعضی از حروف باشد، قلب بعض نامیده می‌شود و اگر در همه حروف باشد، قلب کل نام دارد.^۳

قلب کل

(روز، زور)

چو روزی بی‌مرادی برسر آید مرادت خود به‌زور از در درآید
(خ، ۲۱۷۴)

(غرم، مرغ)

ناسوده چو غرم بر دریده‌مال جامع علوم انسانی نغنود چو مرغ پر بریده
(ل، ۱۹۷۳)

قلب بعض

(رها - راه)

ای بی‌خبران ز درد و آهم خیزید و رها کنید راهم
(ل، ۱۱۰۴)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(بدره، برده)

کدامین بدره از ره برده بودت

کدامین دیو تلقین کرده بودت

(خ، ۲۴۱۹)

(گریه، ریگ)

می‌داد به گریه ریگ را رنگ

می‌زد سری از دریغ بر سنگ

(ل، ۴۲۹۶)

(مراد، مادر)

شبی بود از در مقصودجویی

مراد از مادر آن شب زاد گویی

(خ، ۱۸۹۹)

از طریق انواع جناس

جناس تام: (صورت همسان، معنی متفاوت)

(خال (دایی)، خال)

خال تو ولی ز روی تو فرد

روی تو به خال نیست در خورد

(ل، ۳۰۶۸)

(آهو (ایراد و عیب)، آهو)

گر اندازه ز چشم خویش گیرد

بر آهوئی صد آهو بیش گیرد

(خ، ۷۷۵)

(رخ (قلعه شطرنج)، رخ (صورت))

به یک بوی از ارم صد در گشاده

به دو رخ ماه را دو رخ نهاده

(خ، ۱۰۴۷)

باز (پرنده شکاری)، باز (دوباره)

چو حسرت خورد از پرواز آن باز

همان باز آمدی بر دست او باز

(خ، ۱۱۵۷)



(شیر (حیوان)، شیر (خوردنی))

هنوزم بوی شیر آید ز دندان
مشو در خون من چون شیر خندان
(خ، ۶۸۸)

جناس مرکب مفروق

آن است که دو کلمه همگون، یکی بسیط و دیگری مرکب باشد؛ حال اگر در نوشتن شبیه هم باشد، مقرون (مشابه)، و گرنه مفروق نامیده می‌شود.^۴

(بی ستون، بیستون)

بدان آهن که او سنگ آزمون کرد
تواند بیستون را بی ستون کرد
(خ، ۳۴۰۷)

(یاسمن، یاس من)

چو خسرو در بنفشه یاسمن یافت
ز پیروی در جوانی یاس من یافت
(خ، ۵۴۲۹)

جناس زاید: (با یک یا دو حرف اضافه در اول، وسط یا آخر)

(زبان، زبانه، زبانا)

میزان چو زبان مرد دانا
بگشاده زبانه با زبانا
(ل، ۲۷۰۲)

(جود، وجود، جودی) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چو طوفی سوی جود آرد وجودش
ز جودی بگذرد طوفان جودش
(خ، ۲۷۶)

(اقرار، قرار)

چندان‌که به گرد کار برگشت
اقرارش از آن قرار نگذشت
(ل، ۲۱۳۲)

طرایف، طایف

با پیش‌کشی ز هر طرایف
آورده ز چین و روم و طایف
(ل، ۲۱۲۴)

(نالہ، نوالہ)

چندان‌که در او نمود نالہ

زان سفرہ نخورد یک نوالہ

(ل، ۳۰۷۹)

جناس خط یا تصحیف: (اختلاف در نقطہ)

(شیر، سیر)

گرگی کہ بہ زور شیر باشد

روبہ بہ از او چو سیر باشد

(ل، ۱۲۳۳)

(تیر، تبر، بتر)

زبانش سر بہ سر تیر و تبر بود

یکایک عذرش از جرمش بتر بود

(خ، ۴۷۱۱)

(غافل، عاقل)

خندید کسی کہ بود غافل

وان کس کہ گریست بود عاقل

(ل، ۲۰۴۲)

(بتابی، نیابی)

بہ گر ز بتان عنان بتابی

کز هیچ بتی وفا نیابی

(ل، ۲۱۹۶)

جناس ناقص یا محرف (اختلاف در حرکت)

(مہر، مہر)

سالی است کہ شد عروس بیش است

با مہر تو و بہ مہر خویش است

(ل، ۲۲۳۴)

(نقرہ، نقرہ)

شبی درہم شدہ چون حلقہ زر

بہ نقرہ نقرہ زد بر حلقہ در

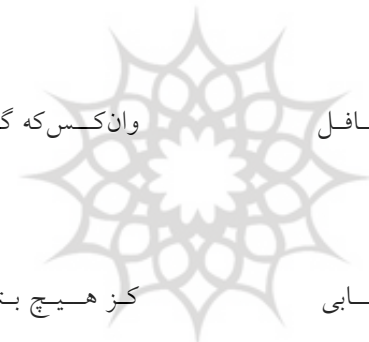
(خ، ۵۲۵)



نمایہ پارسی

شمارہ ۵۵ زمستان ۱۳۸۹

۶۹



شماره ۵۵ زمستان ۱۳۸۹
ژانر مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

جناس لفظ: (تلفظ همسان، نوشتار متفاوت)

(شصت، شست)

که در شصت اوفتادش زندگانی
 خدنگ افتادش از شست جوانی
 (خ، ۴۸۶)

از طریق ایجاد تناسب

(سرخ، سبز، زرد)

می سرخ از بساط سبز می خورد
 چنین تا پشت بنمود این گل زرد
 (خ، ۶۴۳)

(گاو، گوسفند، اسب، اشتر - دریا، کوه، دشت)

ز گاو و گوسفند و اسب و اشتر
 چو دریا کرد کوه و دشت را پُر
 (خ، ۵۳۷)

از طریق جانشین سازی

این فرآیند؛ یعنی جای‌گزینی یک عنصر واژگانی یا نحوی به‌جای عنصری دیگر، به‌گونه‌ای که آزادانه بتواند در جای آن به‌کار رود و درعین‌حال همان نقش را ایفا کند؛ بدون آن‌که در ساخت یا معنای کلام تغییری پدید آورد و خللی پیش آید. گاه نیز با جانشین‌سازی نقشی روبه‌رویم که در آن با جابه‌جایی عناصر نقشی در یک جمله، جمله‌ای جدید پدید می‌آید که با جمله نخست در توازن نحوی است.^۵

می خورد غمی به زیر پرده
غم خورده ورا و غم نخورده
 (ل، ۱۴۱۸)

بر حسرت او دریغ می خورد
می خورد دریغ و صبر می کرد
 (ل، ۱۵۲۰)

فرود آمد ز تخت خویش غمناک
به سر بر خاک و سر هم بر سر خاک
 (خ، ۱۱۴۲)

تذروان بر ریاحین پر فشانده
ریاحین در تذروان پر نشانده
 (خ، ۱۸۳۹)

هر عار که هست فخر دانید

هر فخر که هست عار بینید

بسیار سخن در این ورق راند

بسیار ورق در این سخن خواند

(ل، ۴۳۴۷)

(ل، ۴۳۴۷)

از طریق التزام به تکرار یک کلمه، یا دو کلمه در چند بیت

(گندم و جو)

تو آن گندم‌نمای جو فروشی

که در گندم جو پوسیده پوشی

چو گندم کوژ و چون جو زردم از تو

جوی ناخورده گندم، خوردم از

(یک و دو)

در دل ز ما ز یک خزانه است

الاً دو صدف که در میانه است

به کز دو حرم یکی گزینیم

تا هر دو به یک قدم نشینیم

شمشیر دو تیغ یک نیام است

بادام دو مغز یک مقام است

شکر که بود حیات دانه

یک سودش دو است هم به‌خانه

چون خانه بط دو زرده باشد

سرمایه یکی دو کرده باشد

افتد چو دو حرف جنس باهم

در یکی دگرش کنند مدغم

من جنس توام به هم نشانی

یکتا کنم از هم آشیانی

بنویس دو حرف در یکی نام

گو قطره دو باش در یکی جام

یک در دو وزن بدین ظریفی

یکی و یکی اگر حریفی

(ل، ۳۹۹۱-۹۹)

(ل، ۳۹۹۱-۹۹)

از طریق تقابل

(غم، شادی- بیم، امید- شب، روز- ماه، خورشید)

غم و شادی نگار و بیم و امید

شب و روز آفرین و ماه و خورشید

(ل، ۱۹)



(زود، دیر- بالا، زیر)

منزه ذاتش از بالا و زیر
(ل، ۲۸)

میرا حکمش از زودی و دیری

(ظاهر، نهان- صلح، جنگ)

در ظاهر صلح و در نهان جنگ
(ل، ۲۲۱۶)

زن چیست نشانه‌گاه نیرنگ

(نیک، بد- درد، علاج)

دردم ز تو و علاجم از تو
(ل، ۳۰۱۶)

ای نیک و بد مزاجم از تو

از طریق ترصیع و موازنه

اگر کلمات آخر قرینه‌ها از سجع متوازی برخوردار باشد و همه یا اکثر کلمات داخل قرینه‌ها نیز چنین باشد، ترصیع پدید می‌آید و اگر تقابل جناس‌ها با یکدیگر از نوع سجع متوازن باشد، آرایه موازنه به دست خواهد آمد.^۶

بخشد به قصیده‌ای دیاری
(ل، ۴۸۲)

گیرد به جریده‌ای حصاری

خضرای نبوت است جایب
(ل، ۱۹۳)

دریای مروّت است رایب

توفیق رفیق کار بادت
(ل، ۵۳۲)

اقبال مطیع و یار بادت

از طریق مقابله

آن است که کلمات متضاد، مقابل یکدیگر قرار گیرد.^۷

من توسن تو به بدلگامی
(ل، ۲۵۳۰)

تو رایض من به خوش خرامی

بگذاشتی آخرم به خواری
(ل، ۲۲۶۲)

برداشتی اولم به یاری

تو یافته منی در این راه

من گم شده توام در این چاه

(ل، ۳۹۶۲)

از طریق ایجاد ایهام

باز (پرنده - گشاده)، زاغ (پرنده، کج)

مه و شب‌دیز را در باغ می‌جست به‌چشمی باز و چشمی زاغ می‌جست

(خ، ۱۳۰۴)

مسعود، محمود (اسم خاص، معنی لغوی)

ایازی خاص و از خاصان گزیده ز مسعودی به محمودی رسیده

(خ، ۱۵۱)

گرگان (نام شهر، گرگ‌ها)، کرمان (نام شهر، کرم‌ها))

به‌وقت مرگ با صد داغ و حرمان ز گرگان رفت باید سوی کرمان

(خ، ۶۱۲۷)

ایهام تناسب: «این آرایه ادبی را باید تلفیقی از مراعات‌النظیر و ایهام دانست، ولی خیال‌انگیزتر و لطیف‌تر از آن دو است. در این شگرد شاعر واژه‌ای را به‌کار می‌برد که دو معنی دارد، یک معنی آن موردنظر شاعر و سخنور است و معنی دوم یا معنای غایب با کلمه یا کلماتی از کلام رابطه و تناسب داشته باشد.»^۸

(تیر: عطارد، تیرکمان) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به‌دفع ترکیان آسمان‌گیر ز جعبه داده جوزا را یکی تیر

(خ، ۶۰۸۲)

(دلو (سطل چاه، برج دلو)، حوت (ماهی داستان حضرت یونس، برج حوت))

چو یوسف شربتی در دلو خورده چو یونس وقفه‌ای در حوت کرده

(خ، ۶۰۸۳)

ایهام ترجمه: «و آن چنان است که شاعر درمیان کلام واژه‌ای را که دارای دو یا چند معنی است، به‌کار ببرد، به‌گونه‌ای که آن معنی دور یا غیرموردنظر، ترجمه



نمایه پاریسی

شماره ۵۵ زمستان ۱۳۸۹

۷۴

واژه‌ای دیگر باشد که در همان بیت یا سخن آمده‌است. تفاوت ایهام ترجمه با ایهام تناسب این است که در ایهام تناسب، معنی دور و غیرموردنظر با جزئی دیگر دارای مراعات‌النظیر است، ولی در ایهام ترجمه آن معنی دور یا ناخواسته ترجمه واژه‌ای دیگر است که در بیت یا سخن آمده‌است.^۹

در مهر چو آفتاب ظاهر در کینه چو روزگار قاهر
(ل، ۴۶۱)

(واژه مهر به معنی محبت به کار رفته‌است، ولی در معنای دوم نام دیگر آفتاب نیز هست.)

از طریق استفاده از اصطلاحات یک علم

(استفاده از اصطلاحات علم نجوم)

کرده فلک از فلک سواری
فرقد به یزک جنیبه رانده
صد گونه ستاره شبهانگ
پروین ز حریر زرد و ازرق
[...]

پیرامن آن فلک نوردان
پرگار بنات‌النعش گردان

(ل، ۲۶۷۵-۲۷۲۵)

از طریق اعداد

هر دود کزین مغاک خیزد
تایک دو سه نیزه برستیزد
(ل، ۲۹۳)

کاین هفت خدننگ چار بیخی
وین نه سپر هزار میخی

(ل، ۳۷۳۱)

این هفت قواره شش انگشت
یک دیده چهار دست و نه پشت

(ل، ۴۳۰)

با یک دو سه رند لایالی

راهی طلب از غرور خالی

(ل، ۷۵۳)

از طریق استفاده از واژه‌هایی که دارای حروف یکسان هستند؛ (هم حروفی)

(الف) ۱۱ بار

بسا کارا که از یاری برآید

بباید یار تا کاری برآید

(خ، ۹۵۹)

(د) ۱۰ بار

سپیده‌دم چو دم برزد سپیدی

امید آمد پدید از ناامیدی

(خ، ۱۱۷۹)

(ش) ۸ بار

تنی چون شیر با شکر سرشته

تباشیرش برابر شیر هشته

(خ، ۵۳۴۱)

(و) ۸ بار

ندیم و حاجب و جان‌دار و دستور

همه خفتند و خسرو ماند و شاپور

(خ، ۴۶۹۸)

تکرار دو حرف (ار)

دل من هست از این بازار بی‌زار

قسم خواهی به دادار و به دیدار

(خ، ۲۸۲۹)

تکرار دو حرف (ند)

پرند افشانند و از طرف پرندش

جهان پر شد ز قالب‌های قندش

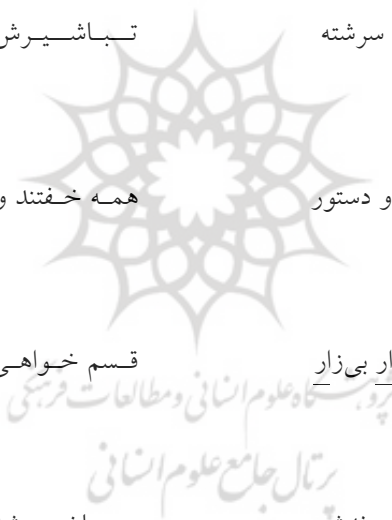
(خ، ۴۴۰۶)

تکرار سه حرف (است)

چو این برخاسته بر خواست آمد

به حکم راست آمد راست آمد

(خ، ۴۸۰۰)



پروژه گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

از طریق استفاده از یک واژه جهت ایجاد چند تصویر

بید

درخت بید گشته مشک بیدش	شده زاغ سیه باز سپیدش
سرشگش تخم بید انجیر خورده	ز بیدش گریه بید انجیر کرده
بلی رسم است چوگان کردن از بید	خمیده بیدش از سودای خورشید

(خ، ۱۳۰۷-۰۹)

شیشه

جهان بر خلق شد چون شیشه تنگ	چو آمد شیشه خورشید بر سنگ
چو شیشه بادها بر سر گرفتند	دگره شیشه می برگرفتند
فلک را پیشه گشته شیشه بازی	بر آن شیشه دلان از ترک تازی

(خ، ۱۹۸۰-۸۲)

چوب

که چوبین تخته شد بهرام چوبین	تو زرین تخته باش و خوش فروبین
------------------------------	-------------------------------

(خ، ۲۵۶۹)

فلک چوبک زن چوبینه تن بود	که تا بر ما زمانه چوب زن بود
---------------------------	------------------------------

(خ، ۲۵۷۲)

چه چوب دولت ما شد بر آور
 مه چوبینه چوبین شد به خاور

(خ، ۲۵۷۳)

از طریق استفاده از اسم خاص مرکب در یک مصراع و جدا کردن آن‌ها در

مصراع دیگر

به هر <u>بادی</u> لبش <u>گنجی</u> فشاندی	چو <u>باد</u> از <u>گنج</u> باد آورد راندی
برافشاندی زمین هم <u>گاو</u> و هم <u>گنج</u>	چو <u>گنج</u> <u>گاو</u> را کردی نواسنج
ز گرمی <u>سوختی</u> صد <u>گنج</u> را آه	ز <u>گنج</u> <u>سوخته</u> چون ساختی راه
لبش گفتی که <u>مروراید</u> سفتی	چو <u>شادروان</u> <u>مروراید</u> گفتی

چو تخت طاق‌دیی ساز کردی
چو ناقوس و اورنگی زدی ساز
چو قند از حقه کالوس دادی

ز قند من سمرها در جهان است

بزرگ امید را نزدیک خود خواند

که ای از تو بزرگ امید مردان

نه با فرش همی بینم نه با سنگ

از طریق استفاده از نام حیوانات

کان آهوی بی‌گناه را دوش

تو سگ‌دل و پاسبانت سگ‌روی

چو شد دوران سنجابی و شق دوز

بهشت از طاق‌ها در باز کردی
شدی اورنگ چون ناقوس از آواز
شکر کالای او را بوس دادی ...
(خ، ۲۶۴۱-۴۶)

در قصرم سمرقندی از آن است
(خ، ۴۳۹۹)

به امید بزرگش پیش بنشانند
(خ، ۵۴۶۹)

مرا از خود بزرگ امید گردان
(خ، ۵۴۶۹)

ز فر و سنگ بگریزد به فرسنگ
(خ، ۵۶۳۹)

دادم به سگان ز خواب خرگوش
(ل، ۲۶۴۳)

من خاک ره سگان آن کوی
(ل، ۳۳۵۴)

سمور شب نهفت از قاصم روز
(خ، ۸۸۲)

از طریق استفاده از واژگانی که از نظر اعتقادات عامیانه باهم ارتباط دارند.

چون تار قصب شد از نزاری
(ل، ۱۹۱۸)

پرند آن قصب پوشان چون ماه
(خ، ۹۱۸)

زده بر ماه خنده بر قصب راه



(در عقیده عامه است که اگر ماه بر قصب (کتان) بتابد آن را می‌پوساند.)

از طریق استفاده از رنگ‌ها

چو مشک نافه در نشو گیاهی
چرا آن مشک‌رنگ عودکردار
سیه را سرخ چون کرد آذرنگی
مگر کز روزگار آموخت نیرنگ
پس از سرخی همی گیرد سیاهی
شود بعد از سیاهی سرخ‌رخسار
چو بالای سیاهی نیست رنگی
که از موی سیاه ما برد رنگ
(خ، ۱۴۴۷-۵۰)

می سرخ از بساط سبز می خورد
چنین تا پشت بنمود این گل زرد
(خ، ۶۴۳)

از طریق فرض ریشه غیر واقعی برای واژه‌ای جهت ایجاد تقابل، تناسب و ...
شروان ز تو خيروان جلال
خزران ز تو خیزران عدالت
(ل، ۵۵۱)

(در این بیت، ریشه شروان (شَر) فرض شده و برای تقابل او کلمه خيروان آورده شده‌است.)

از طریق طرح معما و لغز در بیت

ز ناف نکته نامش مشک ریزد
چو سنبل خورد از آهو مشک خیزد
(خ، ۳۹۱)

«نام قزل ارسلان عثمان است؛ نظامی حرف وسط اسم ممدوح را که (م) است و در ناف کلمه (عثمان) قرار گرفته به بازی می‌گیرد و می‌گوید از میم وسط نام ممدوح مشک می‌ریزد و این عجب نیست، زیرا وقتی که آهو سنبل بخورد از نافش مشک به وجود می‌آید.»^{۱۰}

از طریق بازی با حروف اسم (محمد)

زهی نامی که کرد از چشمه نوش
دو عالم را دو میمش حلقه در گوش
(خ، ۲۷۲)

ز رشک نام او عالم دو نیم است

که عالم را یکی و او را دو میم است

به ترکان قلم بی نسخ و تاراج

(خ، ۲۷۳)

یکی میمیش کمر بخشد یکی تاج

(خ، ۲۷۴)

واژه (لیلی)

پایم چو دو لام خم‌پذیر است

دستم چو دو یا شکنج‌گیر است

نام تو مرا چو نام دارد

کو نیز دو یا دو لام دارد

(ل، ۱۱۴۰ و ۴۱)

(شیرین، پرویز، فرهاد)

ز شیرین و ز پرویز و ز فرهاد

همه در حرف پنجم ای پری‌زاد

چرا چون نام هریک پنج حرف است

به بردن پنجه خسرو شگرف است

ندانم خصم را غالب‌تر از خویش

که در مغلوب و غالب نام من بیش

(خ، ۳۲۸۸-۳۲۹۰)

«در حساب جمل نام فرهاد بر نام پرویز غالب است.»^{۱۱}

واژه (زبان‌دان)

زبان‌دان مرد را زان نرگس مست

زبانی ماند و آن دیگر شد از دست

(خ، ۹۹۵)

«نظامی کلمه «زبان‌دان» را دو قسمت کرده و گفته «دان» رفت و فقط «زبان»

ماند؛ یعنی شاپور از خود بی خود شد.»^{۱۲}

از طریق تشبیه به حروف

زلف سیهش به شکل جیمی

قدی چو الف، دهن چو میمی

(ل، ۲۸۰۰)

هیکل دو، ولی یکی است بنیاد

چون لام و الف که لام الف باد

(ل، ۳۹۸۶)



نتیجه گیری

در این پژوهش، دو منظومه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی از حیث انواع هنرمندی‌های شاعر با واژه، مورد بررسی قرار گرفت و نمونه‌های متنوع مربوط، از این متون استخراج شد که در این بررسی نتایج زیر به دست آمد:

۱- بسیاری از آرایه‌های ادبی، در حقیقت نوعی بازی با واژه شمرده می‌شود و شاعر، هنرمندی‌های خود را در این بازی به رخ می‌کشد.

۲- در شعر شاعران بزرگ، شاعر خود را اسیر واژه‌ها نمی‌بیند، بلکه واژه را مانند خمیری در اختیار می‌گیرد و به هر شکل که می‌خواهد درمی‌آورد.

۱- در بعضی از بازی‌های با واژه، شاعر به هنجارگریزی و ساختارشکنی دست می‌زند، اما نمی‌توان گفت که هر ساختارشکنی باعث زیبایی کلام می‌شود بلکه اصول دیگری چون توجه به اصل رسانندگی، در نظر داشتن مخاطب و ... نیز باید رعایت شود.

۲- در بسیاری از موارد، شاعر به صورت طبیعی و ناخودآگاه به بازی با کلمات می‌پردازد و در مواردی نیز آگاهانه و با التزام به این کار می‌پردازد.

۳- نمونه‌های موجود بازی با واژه در آثار نظامی نه تنها خسته کننده نیست، بلکه چنان با مهارت و طبیعی مورد استفاده قرار گرفته که خواننده در بعضی موارد متوجه آن‌ها نیست و در سیر عادی کلام پنهان مانده و در عین حال بر زیبایی اثر افزوده است؛ به طوری که خواننده احساس تکلف نمی‌کند.

۴- بسیاری از این بازی‌های با واژه از معلومات گسترده نظامی در علوم مختلف، مانند علوم دینی، طبی، نجومی و ... سرچشمه می‌گیرد.



پی‌نوشت‌ها

*در این پژوهش از نسخه‌های تصحیح‌شده دکتر برات زنجانی استفاده شده‌است.
*در پایان هر بیت از علائم اختصاری (خ) برای خسرو و شیرین، و (ل) برای لیلی و مجنون استفاده شده‌است و شماره بعدازآن، شماره بیت است.

۱- تجلیل، جلیل: جناس در پهنه ادب پارسی، ص ۳۶ و ۳۷.

۲- همان، ص ۵۶ و ۵۷.

۳- فشارکی، محمد: نقد بدیع، ص ۴۲ و ۴۳.

۴- همان، ص ۲۶.

۵- صفوی، کوروش: از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۱، ص ۲۱۹، ۲۲۵.

۶- فشارکی، محمد: همان، ص ۱۲، ۵.

۷- همان، ص ۹۳.

۸- شمیسا، سیروس: بدیع، ص ۱۰۲.

۹- غنی‌پور ملک‌شاه، احمد: «خاقانی و ایبهام»، مجله نامه پارسی، ش ۱، ص ۱۰۸.

۱۰- زنجانی، برات: خسرو و شیرین، ص ۳۳۵.

۱۱- همان، ص ۵۲۷ و ۵۲۸.

۱۲- همان، ص ۴۰۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



فصلنامه پارسی

شماره ۵۵ زمستان ۱۳۸۹

منابع

- تجلیل، جلیل: جناس در پهنه ادب فارسی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگ، ۱۳۷۵.
- شمیسا، سیروس: بدیع، تهران: فردوس، ۱۳۷۰.
- صفوی، کوروش: از زبان شناسی به ادبیات، ج ۱ (نظم)، تهران: سوره مهر، ۱۳۷۵.
- فشارکی، محمد: نقد بدیع، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
- نظامی، الیاس بن یوسف: خسرو و شیرین، شرح و تصحیح دکتر برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران: ۱۳۷۶.
- _____: لیلی و مجنون، شرح و تصحیح دکتر برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران: ۱۳۸۵.
- غنی پور ملکشاه، احمد: «خاقانی و ایهام»، مجله نامه پارسی، س ۱۰، ش ۱، بهار ۱۳۸۴، ص ۹۹-۱۱۶.